

نگاهی به کتاب حکومت فدرالی و اصلاحات در افغانستان (با نگاهی به حکومت فدرالی استرالیا)

روح‌الله محمدی

ساختار کلی کتاب

این کتاب در یک پیش‌گفتار و پنج فصل نگاشته شده است. نویسنده، محمدتقی زاهدی در پیش‌گفتار بیان می‌کند که هدف از نگارش این کتاب پاسخ به نقدهایی است که آقای عبدالحمید مبارز نویسنده کتاب «فدرالیسم و عواقب آن در افغانستان» بر فدرالیسم بیان داشته است. فصل اول، با عنوان مروری کوتاه بر تاریخ گذشته افغانستان، نگاهی انتقادی به تاریخ کشور از حاکمیت مغولان تا کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ داشته است. نویسنده عمده مشکل در طول دهه‌های گذشته کشور را فقدان یک نظام حاکم کارا می‌داند که با اعمال اصلاحات اساسی و تغییر سیستم حکومت به فدرالیسم به عنوان نظام غیر متمرکز، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. نویسنده در فصل دوم بر ضرورت حکومت فدرالی در افغانستان بحث کرده است و پاسخ به نقدهای عبدالحمید

مبارز را در این فصل گنجانده است. در فصل سوم و چهارم این کتاب، نویسنده به سیستم فدرالی استرالیا نگاهی انداخته است و این سیستم را به عنوان الگوی نظام فدرالی معرفی کرده است. در فصل سوم به معرفی کشور استرالیا، جغرافیا، تاریخ، فرهنگ، تقسیمات اداری، احزاب، منابع زیرزمینی و در کل اطلاعات عمومی پرداخته شده است. فصل چهارم به گونه اختصاصی به ساختار نظام فدرالی این کشور، وظایف حکومت فدرال و ایالتی و تشریح نقش و کارکرد اجزای این نظام از قبیل مجالس، احزاب و روند قانون‌گذاری پرداخته است. فصل پنجم، ذیل عنوان افغانستان و اصلاحات در حقیقت نتیجه‌گیری کتاب و پیشنهادهایی است که نویسنده برای اصلاح ساختار نظام سیاسی افغانستان ارائه می‌کند. در آخر کتاب سه پیوست به کتاب ضمیمه شده است.

نقد دیدگاه‌های کتاب عبدالحمید مبارز

نویسنده در آغاز تأکید می‌کند که آقای مبارز نگاهی تعصب‌آمیز نسبت به اقوام گوناگون دارد و به همین دلیل است که تلاش می‌کند که حقایق مربوط به فدرالیسم را وارونه جلوه دهد و بدون دلیل به شخصیت‌ها و دانشمندان کشور اتهام تجزیه افغانستان را می‌زند. مبارز اصطلاح فدرالیسم را به اشتباه تقسیم معنا نموده است.

او در جایی از کتاب خود می‌نویسد: «در افغانستان اقلیتی وجود ندارد!» همین خود نشان می‌دهد که نویسنده نسبت به تاریخ و جغرافیای کشور اطلاعات موثقی ندارد. مبارز در جایی از کتاب خود بیان می‌کند که هزارستان از لحاظ اقتصادی به غیر از اماکن توریستی دیگر امکاناتی ندارد. این ادعای او نیز نادرست است و نویسنده با نقل قولی از کتاب نائل بیان می‌دارد که «ولایات مرکزی و هزاره‌جات حائز منابع مادی و معدنی بسیاری است که می‌تواند بر آن اتکا کند، لیکن لازم است آن را محرک سازیم».

مبارز حتی اطلاعات اولیه را نسبت به حکومت فدرالی ندارد، چون او تذکر می‌دهد که مردم افغانستان مجبور است برای جستجوی کار از یک ولایت به ولایت دیگر بروند. نویسنده بیان می‌دارد که در کدام نظام فدرالی ممنوعیت گشت‌وگذار و کار در میان ولایات وضع شده است؟

نویسنده بیان می‌کند صاحب کتاب فدرالیسم و عواقب آن در افغانستان، به جای ارائه نسخه واقعی فدرالیسم، کتاب خود را از تحلیل‌ها و موضوعات بی‌ارتباط پر نموده است. او بیان می‌دارد، مبارز در حکومت محمد داود، والی نیمروز بوده است و جهت تکمیل بند آبی کمال خان پیشنهاد قرضه ملی را می‌دهد که اگر این موضوع شکل می‌گرفت فصل جدیدی از جنایات در تاریخ غمبار افغانستان گشوده می‌شد، و یک بار دیگر استخوان‌های بدن مردم مستضعف که زیر پاشنه و شلاق وصول‌کنندگان و

حکام غاصب خرد می‌شد.

بحث خودمختاری از دیگر موارد جنجالی است که منتقدین و موافقین سیستم فدرالی به آن پرداخته‌اند. آقای مبارز بیان می‌دارد که حکومت فدرالی سبب فرار از مرکز می‌گردد و خودمختاری ایالتی رفته رفته باعث تجزیه مملکت می‌شود. در پاسخ به این مسئله نویسنده بیان می‌کند که اصل فرار از مرکز یک اصل ثابت علم فیزیک است و تطبیق آن در سیاست جز تلاش برای به بیراهه کشاندن و ایجاد وهم نیست. از دیگر سو، حکومت فدرالی عبارت است از دموکراسی واقعی یعنی حکومت مردم بر مردم و به زبان ساده نحوه اداره موثر مردم و استقرار ارتباط محکم، مطمئن و سریع میان مردم و نمایندگان آن.

نویسنده تأکید می‌کند سیستم فدرالی برای کشورهای کثیرالملیت نه تنها سبب تجزیه نمی‌شود بلکه باعث ایجاد اتحاد، همبستگی و برادری خواهد شد و زمینه رشد و شکوفایی کشور را مهیا می‌سازد.

ضرورت حکومت فدرالی در افغانستان

نویسنده ادعا می‌کند ضرورت سیستم جمهوری فدرالی برای افغانستان از دهه‌های قبل در حلقه‌های سیاسی علامه شهید سید اسماعیل بلخی (ره) مطرح می‌شد که در اشعار او انعکاس داده شده است. نویسنده بیان می‌دارد که اولین پیشنهاد جمهوری فدرالی برای افغانستان به گونه رسمی توسط رهبر شهید حزب وحدت اسلامی، عبدالعلی مزاری (ره) و جنبش شمال در سال ۱۹۹۲م بیان شده است. در دهه ۹۰ میلادی در افغانستان اگر مردم درک درستی از حکومت قانون‌سالار داشتند و فریب ترفند انحصارطلبان را نمی‌خوردند و انتقال قدرت به طور مسالمت‌آمیز و عادلانه صورت می‌گرفت این ویرانی‌ها به بار نمی‌آمد. در نظام فدرالی بزرگترین ترس سیاست‌مداران و دولت از مردم است و اقتناع و رضایت مردم اصلی مهم در فرایند حکومتداری است.

در نظام فدرال احزاب موافق و مخالف، خوش آمدگویی مردم هستند. در حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و... کمک‌ها و رسیدگی‌ها به سرعت انجام می‌گیرد. اما در نظام مرکزگرا، به ویژه در افغانستان این مردم هستند که عرایض در دست، مقابل در خانه و یا دفتر کار دولتمردان خود روزها در صف‌های طولانی به سر می‌برند. هفته‌ها و ماه‌ها در انتظار طی شدن روند بروکراتیک عریضه خود هستند.

نویسنده به منظور مقایسه بروکراسی حکومت مرکزی و فدرالی یک نمونه از کارآمدی حکومت ایالتی در ایالت نیوساوت‌ولز استرالیا را مثال می‌زند که به منظور ذخیره آب شرب شهر سیدنی، قانون محدودیت استفاده از آب چندین سال وضع شده بود. مردم حق استفاده از وسیله نقلیه خود را نداشتند. وزیر اعلامی این ولایت برنامه شش میلیارد دلاری تصفیه آب شور به شیرین را به تصویب رساند که با مخالفت دولت فدرال مواجه شد چرا که هزینه هنگفتی را به دولت مرکزی تحمیل می‌کرد. حکومت ایالتی با مسئول دانستن حکومت فدرال در کم‌آبی سرانجام حکومت مرکزی را به این امر راضی کرد، چرا که در نظام فدرالی کمترین نااهلی یک رهبر، می‌تواند برای همیشه او را از قدرت محروم نماید. اما در حکومت‌های مرکزگرای افغانستان خدمت به مردم در درجه آخر قرار می‌گیرد. ولسوال‌ها، والی‌ها و کابینه دولت نه براساس ضوابط، بلکه براساس روابط و اشاره شخص اول حکومت منصوب می‌شوند. وظیفه حاکمان محلی خدمت به مردم نبود، بلکه خفه نمودن صدای اعتراض مردم در گلو و سرکوب استعدادها بود.

کارنامه حکومت مرکزی حامد کرزی

نویسنده به عنوان مثال عینی ناکارآمدی حکومت مرکزی، دوره هشت ساله کرزی را مطرح می‌کند. حکومت مرکزی با وجود پشتیبانی نیروهای نظامی

ناتو و سرازیر شدن صدها میلیون دلار، به ده درصد از اهداف تعیین شده هم نرسیده بود؛ در حالی که اقتصاددانان جهان پیش‌بینی نموده بودند که چهل میلیارد دلار طی ده سال می‌تواند افغانستان را به یک کشور مطمئن و پایدار در همه عرصه‌ها مبدل نماید. اما به دلیل تجمع قدرت در مرکز، روز به روز فقر و بیکاری در کشور بیداد کرد، اوضاع امنیتی مرتب به وخامت می‌رفت، رشوه و اختلاس رکوردهای جهانی را به خود اختصاص می‌دادند، امور صحتی، معارف، راه‌های مواصلاتی از پیشرفت بازمانده بود و زارعت و تولید انرژی مورد بی توجهی قرار گرفته بود.

ده‌ها میلیون دلار سرازیر شده در دست دولت مرکزی، توسط قدرتمندان دولتی و صاحبان NGO های متعدد که صاحب قصرها و سرمایه در خارج بودند حیف و میل شد و مناطق محروم نظیر مناطق مرکزی کمترین بهره را از این کمک‌ها می‌بردند.

طرح نویسنده برای اصلاح سیستم سیاسی

اول. اصلاح نام افغانستان به خراسان

در اینجا نویسنده با اشاره به مفهوم لغوی کلمه افغان که مخفف ناله و فریاد از درد است و بیان این‌که واژه افغانستان از طریق یک توطئه و ترفند نژادی به این کشور اطلاق شده است خواهان تجدید نظر درباره این نام است. در عین حال به ریشه لغوی خراسان به معنی محل طلوع خورشید اشاره می‌کند که از دیرباز این خطه به همین نام در متون تاریخی آورده شده است. و در تاریخ جهان مشاهیری نظیر ابوعلی سینای بلخی، مولوی بلخی، سنایی غزنوی، ابوریحان بیرونی و... با نام خراسان عجین شده‌اند.

دوم. اصلاح تقسیمات اداری

نویسنده معتقد است تقسیمات اداری افغانستان به طور نامتوازن و بدون در نظر داشت منافع ملی صورت گرفته است. و بی تردید این تقسیم‌ها از دیدگاه‌های

پیشنهاد می‌گردد که در رأس حکومت، رئیس جمهور منتخب مردم قرار گیرد و ریاست پارلمان و وزرای کابینه را صدراعظم (رئیس حزب اکثریت) عهده‌دار باشد.

سوم: اصلاحات در عرصه زبان و فرهنگ

نویسنده در این زمینه معتقد است که حاکمان بی‌کفایت، افکار و توانایی‌های خویش را صرف صنع زبان و تحمیل گویش قبایل خود به کمک «پشتوتوله» بر دیگران نمودند و بدان جهت بدبینی و سوءظن و شکاف عمیق میان مردم ایجاد کردند و کشور را دچار آشوب‌های بنیادبرانداز و کشتارهای وحشتناک نمودند که در نتیجه کشور، از پیشتازی خود بازماند و از شهرت تاریخی خود فرو نشست و مردم آن سامان در مرز فلاکت‌بارترین مردم جهان قرار گرفتند.

نویسنده برای حل این معضل چند راهکار را در خصوص زبان ارائه می‌دهد:

۱. آموزش و تکلم آزادانه زبان مادری حق مسلم و انکارناپذیر هر انسان است.

۲. به کار بردن واژه ملی در محدوده زبان ملی نه تنها زیبا نیست بلکه آزاردهنده است. از این رو، تقسیم نمودن زبان واحد فارسی به دری و تاجیکی و فارسی و جدانمودن زبان‌های پشتو، اردو، بلوچی، کردی و... از زبان فارسی ستمی نابخشودنی است. ۳. زبان فارسی به دلیل وسعت، ماندگاری، سهل‌التعلیم بودن به راحتی قابل فراگیری است. شاهد زنده این ادعا، پشتوزبانان و گویندگان زبانهای دیگر است که برای ارتباط مداوم با سایر افراد به راحتی زبان فارسی را فرامی‌گیرند.

۴. اهتمام به یادگیری زبان انگلیسی به مثابه زبان علمی و بین‌المللی.

چهارم: اصلاح اردوی ملی

نویسنده ضمن توضیحی درباره اردوی ملی و تاریخ آن، برای رفع نیازهای امنیتی کشور تأکید می‌کند که

متعصبانه و سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» متأثر می‌شود. این تقسیمات به طور طبیعی قدرت را در انحصار عده‌ای خاص قرار می‌دهد که این سیاست نامیمون کشور را به دسته‌های اتنیکی صرفاً «جنرال خیز» و دسته‌های اتنیکی صرفاً «عسکر خیز» و یا «بارکش» تقسیم می‌کند.

تقسیم مجدد ولسوالی‌ها با توجه به نفوس برابر و بدون در نظر داشتن وسعت اراضی در سراسر کشور باید شکل بگیرد. به عنوان نمونه: هر سی هزار نفر یک ولسوالی (حکومت محلی)، هر ولسوالی به علاقه‌داری‌های برابر تقسیم گردد، از هر ولسوالی یک نفر برای شورای ملی (فدرال) و یک نفر برای شورای ایالتی انتخاب گردد، و از هر سه ولسوالی یک نفر به عنوان نماینده برای مجلس شورای بزرگان (سنا) برگزیده شود.

تقسیم ایالت‌ها با توجه به وضعیت جغرافیایی و بافت‌های اجتماعی کشور به بخش‌های زیر، نامگذاری شود:

۱. خراسان شمالی؛ شمال کوه هندوکش از بدخشان تا فاریاب،
۲. خراسان غربی؛ سمت غربی خط شصت و چهار درجه طول البلد (شامل بادغیس، هرات، قسمت‌های غور، فراه، نیمروز و قسمت غربی هلمند)،
۳. خراسان جنوبی؛ از ولایت هلمند تا پکتیکا،
۴. خراسان مشرقی؛ شامل کنر، جلال آباد، لغمان و پکتیا،
۵. خراسان مرکزی؛ شامل کوهستان مرکزی،
۶. خراسان فدرال؛ شامل کابل و اطراف آن.

برای ایجاد همسویی ملی و پر نمودن فاصله‌ها میان ملیت‌های کشور، از گذاشتن اسم خاص بر ولایت‌ها خودداری شود، ولی در قسمت ولسوالی‌ها و شهرها ذکر نام‌های خاص مانعی نخواهد داشت. جمهوری فدرال خراسان (مرکز)، متشکل از مجلس بزرگان و مجلس شورای ملی به عنوان مرکز قدرت

کشور به سه دسته پلیس نیاز دارد:

۱. نیروی فراگیر پلیس ایالتی؛ جهت تأمین امنیت و نظارت بر اجرای قانون،
۲. نیروی محدود پلیس فدرال؛ جهت رسیدگی به مسائل امنیت ملی و بین‌المللی مربوط به پلیس،
۳. نیروهای سرحدی؛ تعلیم دیده و فعال مجهز به وسائل دیده‌بانی ماهواره‌ای و چراغ‌های اکتشافی لیزری و هلیکوپترهای اکتشافی و سریع جهت کنترل سرحدات کشور.

پنجم: اصلاح سرود و بیرق ملی

نویسنده معتقد است که سرود ملی کشور، از دیرباز سرد و بی‌روح و گاهی همانند سرود ملی فعلی به مسائل نژادی دامن زده است؛ در حالی که سرود ملی هر کشوری باید با آهنگ موزون پیام صلح، نوید مهرورزی و فردای روشن و القای امید به همه اقشار ملت باشد.

نویسنده در بخش بیرق ملی اعتقاد دارد بیرق کشور باید به رنگ آسمانی باشد تا نشان‌دهنده دریدلی مردم رنج دیده این آب و خاک برای جهانیان باشد و سمبل خانه مشترک انسان‌ها در زیر چتر نیلگون آسمان خدا را در ذهن مجسم سازد. در پایان نویسنده در یکی از پیوست‌های کتاب به مانند کشور استرالیا که یک روز را به عنوان روز عفوخواهی از تقصیر تاریخی عنوان کرده است، که در آن دولتمردان به جرم‌های خود علیه بومیان این کشور اعتراف می‌کنند و از این قصور تاریخی خود عذرخواهی می‌کنند؛ دولتمردان افغانستان نیز از ظلمی که در طول تاریخ علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی داشته‌اند، عذرخواهی کنند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴